



۵+

گویی حرف‌های ما یا نظرانی که می‌دهیم، هیچ مسئولیتی برای ما در پی ندارند. اینکه ما یک فرد عادی و عامی باشیم یا یک مقام مسئول، در عمل متوجه شده‌ایم که حرف‌هایمان مسئولیتی را متوجه ما نمی‌کنند. لذا براحتی نظر می‌دهیم و وقتی این مسأله در یک مقام مسئول رخ بدهد که برای جامعه عوارض بسیار دارد هم ما شاهد این مسئولیت‌پذیری در قبال حرف‌هایمان نیستیم



را با پرسشگری درست، شیوه‌های عمیق و جدی دانایی و دانستن به جای شیوه‌های سطحی آن، آشنا نکرده است.

در نهایت باید دقت کرد تخصصی شدن علوم و دانش‌ها در طرح معرفتی و خاص بودن مسأله هر شخص برای خودش در سطح فردی و روانشناختی، مستلزم آن است که ما بیاموزیم دانایی نزد یک فرد نیست، همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر زاده نشده‌اند. نه تنها باید منتظر یک انسان دانای کل باشیم بلکه باید بیاموزیم با دانش و پاسخ به هر سؤالی به صورت تخصصی مواجه شویم. ساحت‌های زندگی هم پیچیده‌اند و هم بسیار شتابزده. فرصت زیادی برای آزمون و خطا بر حسب نظرات خام و سطحی دیگران نداریم. ضروری است قبل از همه چیز یاد بگیریم با مسأله‌هایمان تخصصی مواجه بشویم، پیش متخصص برویم و نظرانی را که منطق و استدلال مناسب دارند، بپذیریم. گاهی همه چیزدانی روی دیگر نادانی و متوهم بودن است.

شہوت سخن گفتن و نظر دادنش توجه می‌کند.

دلیل دوم، فقدان مهارت‌های ارتباطی ما نیز در تشدید این وضع مهم است. ما بندرت یاد گرفته‌ایم در مواجهه با یک مسأله، استدلال یا مستندات نظر را بخواهیم. اگر هرکس بداند برای نظردادن‌های بی‌پایان باید استدلال کافی بیاورد یا مستندات لازم ارائه کند، آن وقت هم صاحب‌نظر دائمی اندکی از نظرهای بی‌پایان باز می‌ایستد و هم مخاطبش یاد می‌گیرد باید هر نظری را که می‌شنود برحسب مبادی‌اش و استدلال‌هایش بپذیرد یا رد کند.

البته در فضای جدید و به واسطه شبکه‌های اجتماعی و حجم انبوه اطلاعاتی که از طریق نوشته‌های فضای مجازی به افراد منتقل می‌شود، این حس کاذب در افراد شکل می‌گیرد که گویی همه چیز را می‌دانند و این موقعیت سطحی و کاذب نیز زمینه را پشتوانه رفتار همه چیزدانی افراد است. لذا بخشی از این مسأله ریشه در نظام آموزشی ما دارد که ما

خلل و نقصی در این تصویر عملاً نشانه نادانی محسوب می‌شود. به همین دلیل رفتار عملی افرادی که برای هر چیزی نظر می‌دهند، از یکسو در امتداد الگوهای شناختی و روانی ذهنی‌شان است و از سوی دیگر در امتداد الگوهای فرهنگی و اجتماعی مقام و منزلت دانشمندی است. این نوع رفتار اگر در زمینه‌های روزمره و مسائل پیش پا افتاده باشد، چندان مهم نیست، گاه این اظهار نظرهای دائمی در همه امور، بالاخص وقتی مسأله‌ای جدی برای دیگران رخ داده است، می‌تواند عواقب خطرناکی داشته باشد. اینکه وقتی ما مشکلی داریم، هرکس از هر سطحی که باشد، به خودش اجازه نظر دادن می‌دهد، قبل از هر چیز ما را از دستیابی به نظرات درست و تخصصی و مفید محروم می‌کند و سپس منجر به آن می‌شود که ما به واسطه اتکا به نظرات ناقص و سطحی نادرست، راه به بیراهه ببریم و هزینه‌های زیادی را بواسطه خطای تشخیص بر خودمان تحمیل کنیم.

اما چه چیزهایی این رفتار را تسهیل یا تشدید می‌کند؟ می‌توان دلایل زیادی را برشمرد اما به نظرم دو دلیل بسیار مهم است. یکی فقدان مسئولیت‌پذیری ما در برابر حرف‌هایمان. گویی حرف‌های ما یا نظرانی که می‌دهیم، هیچ مسئولیتی برای ما در پی ندارند. اینکه ما یک فرد عادی و عامی باشیم یا یک مقام مسئول، در عمل متوجه شده‌ایم که حرف‌هایمان مسئولیتی را متوجه ما نمی‌کنند. لذا براحتی نظر می‌دهیم و وقتی این مسأله در یک مقام مسئول رخ بدهد که برای جامعه عوارض بسیار دارد هم ما شاهد این مسئولیت‌پذیری در قبال حرف‌هایمان نیستیم. به همین دلیل هرکس در هر موقعیتی باشد، در مواجهه با یک مسأله، بیش از آنکه به پیامد حرف‌هایش فکر کند، به



که میل به گریز از مرکز در واقع خصیصه عمومی بسیاری از فرهنگ‌ها در قرن بیست و یکم است و کشور ایران نیز از این موج بی‌بهره نیست با این تفاوت که در کشورهای دیگر رابطه دانشگاه و جامعه به‌انحای گسترده‌ای وجود دارد و مراکز معرفی دانش‌های تخصصی بسیار متکثر و چندگانه است اما در ایران، راه‌های ارتباطی میان دانشگاه و جامعه نهاده نشده و لذا افراد و نهادها، این میل را به‌انحایی دیگر به نمایش می‌گذارند. با وجود همه این مشکلات، راه چاره نه در حذف یا بدنام کردن همه چیزدانی، بلکه در بهینه‌سازی آن است. برای تقریب به ذهن، به‌عنوان مثال، راه حل مشکلات مدرسه‌ای ضعیف در منطقه‌ای دور افتاده در ایران، نه تعطیل کردن آن مدرسه، بلکه ارتقای نظام آموزشی و مدیریتی آن است. ما همچنان از معضل زبانی در ارتباط بین دانشگاه و جامعه و تنوع و تکثر مراکز آکادمیک معتبر رنج می‌بریم. ما نیازمند دانشگاه‌هایی مستقل با منطق‌هایی ویژه هستیم تا هم به توسعه علم و دانش نظر اندازیم و هم به ترویج این علم و دانش در جامعه. جامعه نیز در صورت کاهش آلام عمومی از جمله معضلات اقتصادی و روانی و رفقاری، شایسته است فرایند عقلانی‌سازی خود را در پیش گرفته و با زبانی مورد توافق، از دانسته‌های علمی دانشگاهیان برای عقلانی‌سازی تصمیم‌ها سود جوید. در این صورت، کثیردانی نه یک عیب و ننگ، که یک ارزش خواهد بود.



تمایل دانشگاه برای بازتولید زبان تخصصی در چارچوب مرزهای دانشگاه و نگه داشتن آن برای متخصصان دانشگاهی است و نه جامعه بیرون از دانشگاه. این وضعیت را اگر در کنار وضعیت خسته و از رمق افتاده دانشگاه‌های فاقد هویت آکادمیکی که از ابتدا تا کنون، بخصوص در دهه‌های اخیر ذیل منطق دیگر فعالیت کرده است، قرار دهیم، آنگاه می‌توانیم عمق فاجعه ارتباط دانشگاه و جامعه را دریابیم. در این شرایط، دانشگاه همچنان بدهکار است و در معرض تهاجم و نقدهای جدی بخصوص فقدان مسئولیت اجتماعی یا عدم ارتباط دانشگاه و صنعت و دانشگاه و جامعه قرار می‌گیرد بی‌آنکه چنین دانشگاهی هویتی از خود داشته باشد. این دانشگاه تنها در کلاس‌های درس و در مقالات و کتاب‌های تخصصی، زبان تخصصی خود را بازتولید می‌کند و آن را دست به دست می‌کند.

طبیعی است که در این شرایط، جامعه‌ای که میلی نسبی به گریز از مرکز دارد و خود را تا حد قابل توجهی در قامت منتقد برنامه‌ها و اخبار و داده‌های اطلاعاتی رسمی دولتی و حکومتی تعریف می‌کند، تحت تأثیر شبکه‌های گسترده اطلاعاتی اعم از سایبری و غیرسایبری مواد لازم برای تحلیل‌های خود را از منابع دست دوم غیر آکادمیک و بعضاً دسته اول به‌دست می‌آورد و به بازتکثیر آن داده‌ها کمک می‌کند. نباید فراموش کرد

است در این طرح، انگاره «حذف دیوارهای دانشگاهی» می‌توانست اشکال متعددی از رابطه دانشگاه و جامعه را متصور شود، اشکالی که البته نیازمند زبان‌های ارتباطی متعددی نیز بود.

اما این برنامه در ایران، به دلیل تحولات اجتماعی و سیاسی متعدد شکلی دیگرگون به خود گرفت بدین شکل که طی چند رویداد بزرگ و البته مستمر، دانشگاه در طریقی واژگون، تحت تسلط زبان جامعه قرار گرفت و شأن پیشین خود به‌مثابه یک طبقه اجتماعی برتر و متمایز را از دست داد تا به‌انحای متعدد خواسته‌های جامعه انقلابی و ایدئولوژیک را نمایندگی کند. در این وضعیت، به ظاهر شکاف دانشگاه و جامعه کم و حتی حذف شد اما نه به نفع جامعه بلکه به ضرر دانشگاه. گستره به کارگیری ابزارهای کنترل و تنبیه و پاداش در این دانشگاه، عملاً این نهاد را به دستگاه دیوانی گسترده‌ای برای تربیت فارغ‌التحصیلانی همسو با برنامه‌های ایدئولوژیک نظام تبدیل کرد. در این ایام، دانشگاه به خدماتی متعدد دست زد اما برای تداوم حیات خود به‌عنوان مرکزی آکادمیک و نیازمند منطقی ویژه، طرح مناسبی طراحی نکرد. از همین رو این دانشگاه از بیماری‌ای درونی رنج برده و نتوانسته دانش را در زمانه خود نمایندگی کند و آن را به ذینفعانش برساند. چرا که در این شرایط، دانشگاه ذیل منطق سیاست و در گام‌های بعد، سیاست-اقتصاد ادامه حیات داده و لذا نتوانسته زبانی مناسب برای ارتباط با جامعه پیرامونی وضع کند یا به‌کار گیرد. تخصصی چون مولوی را به‌خاطر بیاوریم. مثنوی معنوی این دانشمند از زبانی استفاده کرده است که در زمان‌های پس از نگارش تا کنون، متخصصان و نامتخصصان بدان رجوع می‌کنند و هر کدام، فهم و استفاده خود را از متن می‌برند. جامعه دانشگاهی جدید ایران، از دهه‌های آغازین فعالیت خود تا زمانه فعلی، نتوانسته زبانی مناسب برای پیوند خود با گروه‌های اجتماعی وضع کند؛ خاصه که در دهه‌های اخیر این زبان تخصصی در پیله خود تنیده و خود را در اشکال متعدد از جمله زبان ترکیبی فارسی-انگلیسی یا فارسی-فرانسه و غیره که کاملاً تخصصی است بازتولید کرده است. زبانی که راهی به جامعه نامتخصص ندارد و نمی‌تواند حرف تخصصی و نیمه تخصصی خود را با زبانی قابل استفاده به توده مردم برساند. کثرت مجلات علمی پژوهشی در دانشگاه‌ها در مقابل مجلات علمی ترویجی نیز گویای